تماشا

گفت‌وگو با امین زندگانی بازیگر مجموعه پایان نمایش

وقتی درباره کاراکتر حامد با زرین پور صحبت کردم، درباره قهرمان سازی شخصیت حامد به این نقطه مشترک رسیدیم که او باید جزء قهرمانانی باشد که با گوشه گیری و سکوتش به قهرمانی برسد، چرا که او از اول یک مبارز یا آدم سیاسی نبود، بلکه یک آدم معمولی مثل بقیه آدم‌ها بود که در جریان سیاسی قرار گرفته و بر او ظلم شده بود.

امین زندگانی بازیگر نقش حامد در مجموعه تلویزیونی «پایان نمایش» که در ایام نوروز از شبکه یک سیما پخش شد درباره تجربه همکاری خود با بهمن زرین پور گفت: «آقای زرین پور در گذشته سریال‌های موفقی چون «عطر گل یاس»، «آوای فاخته» و . . . داشتند که در حال حاضر حضور ذهن ندارم و تاکنون بازیگران خوب و بزرگی با او همکاری داشتند. این مسئله نقطه قوتی محسوب می‌شود. من هم بعد از مطالعه فیلمنامه متوجه تفاوت نقش حامد با سایر نقش‌هایم شدم. بالاخص که حوادث قصه این مجموعه حول تاریخ معاصر می‌گذشت. علاوه بر آن کاراکتر حامد به گونه‌ای بود که با سکوت خود حرف می‌زد. در واقع تحمل شرایط این آدم در خلأ برایم جذاب بود. اگرچه حامد دیالوگ زیادی نداشت، ولی این مسئله به جذابیت نقش کمک بسیاری کرد.»

زندگانی در پاسخ به این سئوال که با توجه به اینکه شما نقش محوری این مجموعه را ایفا می‌کردید، به نظر شما دیالوگ کم به معرفی نشدن شخصیت حامد لطمه نزده است، گفت: «به نظر خودم لطمه‌ای وارد نکرده، حتی این مسئله برای حامد به صورت یک ویژگی شده است. در واقع شرایط دست به دست هم داده تا مظلوم واقع شدن حامد با سکوتش نشان داده شود. البته این مسئله بستگی به نظر بینندگان دارد که چه قضاوتی دارند.» وی خاطرنشان کرد: «از سوی دیگر وقتی درباره کاراکترم با آقای زرین پور صحبت

کردم، درباره قهرمان سازی شخصیت حامد به این نقطه مشترک رسیدیم که او باید جزء قهرمانانی باشد که با گوشه گیری و سکوتش به قهرمانی برسد، چرا که او از اول یک مبارز یا آدم سیاسی نبود، بلکه یک آدم معمولی مثل بقیه آدم‌ها بود که در جریان سیاسی قرار گرفته و بر او ظلم شده بود، بنابراین ما کارهای پرانرژی از او نمی‌بینیم، حتی این مسئله در سکانسی که زندانیان والیبال بازی می‌کنند، دیده می‌شود. بنابراین هدف ما این بود که فریاد سکوت این کاراکتر را در دل بینندگان ایجاد کنیم تا ظلمی که بر او واقع شده است به حس بیننده کمک کند.»

امین زندگانی در پاسخ به این سئوال که با توجه به اینکه حامد شرایط سختی را طی می‌کند و همان‌طور که اشاره کردید آدمی منزوی است، اما برخلاف اینکه ریتم حوادث در این مجموعه خیلی تند است چرا در گریم چهره او تغییری نمی‌بینیم و ما همان حامدی را در زندان می‌بینیم که در هنگام ازدواج با گلچهره دیده بودیم، گفت: «شاید داستان جلوتر برود ما شاهد گریم متفاوت او باشیم. من هشت مدل گریم متفاوت از دوره ازدواج تا زندان داشتم که به مرور زمان تغییراتی در چهره من ایجاد شده است، حتی گریم من در حدود یک ساعت تا یک ساعت و نیم زمان می‌برد. از سوی دیگر سرعت داستان شاید این توقع را الان در بیننده ایجاد می‌کند که حامد را پیرتر از گذشته ببینند.»

وی درباره اینکه مجموعه «پایان نمایش» سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ را روایت می‌کند، شما قبل از بازی در این مجموعه تحقیقاتی در ارتباط با این دهه انجام داده بودید یا نه، گفت: «خوشبختانه برای این برهه از تاریخ اطلاعات خوبی موجود بود. علاوه بر آن دوره جوانی پدر و مادر ما در این زمان سپری شده است، حتی دیدن عکس‌های خانوادگی از این زمان اطلاعات مناسبی را به من داد. البته ذکر نکته‌ای حائز اهمیت است که ساخت مجموعه «پایان نمایش» که سال‌های ۴۱ تا ۵۱ را روایت می‌کند با زحمت فراوانی همراه بود، چرا که لوکیشن‌های ویژه‌ای را می‌طلبید. در واقع معماری خانه‌ها و خیابان‌ها باید همانند آن دوره بود، در حالی که معماری شهر، مغازه‌ها، حتی کرکره‌های مغازه‌ها تغییر کرده است. از سوی دیگر ما نمی‌توانستیم حتی یک میخ به جدول خیابان بزنیم. در این مجموعه جلوه‌های کامپیوتری کمک بسیاری به فضاسازی معماری آن زمان کرد و اگر عوامل انرژی لازم را برای این کار نمی‌گذاشتند، مسلماً کار نمی‌توانست انجام شود.»

زندگانی در پایان با اشاره به دیگر کارهایش گفت: «در فیلم سینمایی «عشق ممنوع» به کارگردانی ضیاءالدین دری بازی کرده‌ام. این فیلم در لبنان فیلمبرداری شده و درباره برخورد جوامع بین‌المللی با تروریسم بین‌الملل است. فیلم «عشق ممنوع» هم‌اکنون در نوبت اکران است. همچنین در مجموعه تاریخی «مختارنامه» در نقش ابومسلم بازی کرده‌ام که هنوز مراحل ساخت را سپری می‌کند. علاوه بر آن قراردادی برای بازی در فیلم مجموعه «شهر آشوب» بستم که اگر مشکلات بودجه این سریال تاریخی حل شود، در این مجموعه بازی می‌کنم.»

نگاهی به مجموعه تلویزیونی «وفا» پخش شده از شبکه سه

فرار جاسوس اسرائیلی

مجتبی پورمحسن

ساخت مجموعه‌های تلویزیونی ویژه نوروز تقریباً برای تلویزیون ایران به یک سنت تبدیل شده است. هدف از تولید چنین سریال‌هایی ظاهراً سرگرم کردن بینندگان در روزهای تعطیل است و به همین بهانه سریال‌های نوروزی غالباً طنز هستند. امسال به دلیل همزمانی نوروز با ایام سوگواری ماه صفر از شبکه سوم سریالی به نام «وفا» پخش شد که اگرچه طنز یکی از ویژگی‌های آن بود اما محور اصلی سریال نبود. نویسنده و کارگردان این سریال کسانی بودند که در چند سال گذشته از افراد فعال در عرصه تولید مجموعه‌های تلویزیونی بودند. با این وجود ساخت مجموعه تلویزیونی «وفا» به‌رغم ضعف‌هایش نقطه عطفی در کارنامه محمدحسین لطیفی، علیرضا افخمی و جریان سریال سازی در تلویزیون ایران محسوب می‌شود.

داستان سریال «وفا» براساس معیارهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته است. ژوبین پناهی، متهمی که دو سال به جرم جاسوسی در ایران زندانی است، توسط عوامل صهیونیسم از ایران فراری داده می‌شود. محسن خاوری، مامور وزارت اطلاعات ایران، به دنبال ژوبین پناهی است. این سوژه با کمی تفاوت پیش از این نیز در چند سریال تلویزیونی مورد استفاده قرار گرفت اما از آنجایی که در موارد مشابه صرفاً رساندن پیامی سیاسی به گوش تماشاگر اهمیت داشت سریال خوبی ساخته نمی‌شد. لابد کسی هم پیدا نمی‌شد به سازندگان این سریال بگوید اگر قرار است یکی از نقش‌های سریال بایستد جلوی دوربین و در نمایی ثابت درباره جنایات صهیونیست‌ها حرف بزند دیگر چه نیازی است به این همه عوامل و صرف هزینه. خب این هدف به این شکل با برگزاری یک میزگرد هم تامین می‌شود و با هزینه کمتر. با این تفاوت که دیگر اسمش را سریال نمی‌گذارند. جالب است که در انبوه برنامه‌هایی که با نام «سینما و . . .» از تلویزیون ایران پخش می‌شود تعداد زیادی کارشناس سعی می‌کنند پیام‌های سیاسی پنهان در فیلم‌های سرگرم کننده هالیوودی را برای تماشاگر ایرانی مشخص کنند. با این حال مشخص نیست که چرا این شیوه در سریال‌های تولیدی ایران مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟ مجموعه تلویزیونی «وفا» اگرچه سوژه‌ای دارد که از نظر سیاسی صراحت کاملی در آن دیده می‌شد اما نکات مثبتی در ارائه پیام (فارغ از قضاوت درباره محتوای پیام) وجود داشت که باعث شد، «وفا» تفاوتی اساسی با مجموعه‌های مشابه داشته باشد. در یکی از صحنه‌ها همدست اشرف شوکولات وقتی می‌فهمد که ناخواسته در فرار جاسوس اسرائیلی نقش داشته ابراز پشیمانی می‌کند. او که معتاد است پس از پی بردن به این واقعیت با چنین جملاتی احساساتش را ابراز می‌کند: دیدی بعد از پنجاه و دو سال زندگی آبروم رفت. بعد از این همه سال شدم عامل صهیونیسم. (نقل به مضمون) وقتی این حرف‌ها از زبان یک معتاد بیرون می‌آید – معتادی که منقل و وافورش از او جدا نمی‌شود – ارزش دراماتیک پیدا می‌کند وگرنه صرف بیان جملاتی اینچنینی توسط شخصیتی که مثلاً ریشش را آشکار می‌کند و آخرین دکمه پیراهنش را هم می‌بندد حالتی شعارگونه پیدا می‌کند. بگذریم که در همین صحنه تکرار جملات اعتراضی نقش به هدف لطمه می‌زند. با این وجود در مجموعه تلویزیونی «وفا» سعی شده که کمتر دیالوگ‌ها ذاتی شعارگونه داشته باشند. البته در بعضی موارد نیز مشخص است که برخی دیالوگ‌ها برای دریافت مجوز پخش در دهان شخصیت‌ها گذاشته شده است. در دو سال گذشته علی شاه‌حاتمی در «+O» برای نقشی که محمد کاسبی برعهده می‌گرفت کلی دیالوگ فاقد ارزش نوشته بود که در آن بازیگر مجبور بود جلوی دوربین کلی بد و بیراه نثار عراقی‌ها و آمریکایی‌ها کند. به‌رغم اینکه سریال علی شاه‌حاتمی، قالبی طنز داشت هریک از آن تک‌گویی‌ها به تنهایی چند درصد از ارزش سریال می‌کاست. اما مجموعه تلویزیونی «وفا» به دلیل شخصیت‌پردازی قابل قبول به اثری نسبتاً جذاب تبدیل شد. البته مطمئناً «وفا» مدلی کامل برای ساخت سریال‌هایی با پیام‌های سیاسی نیست اما در اینجا این مجموعه با مجموعه‌هایی که با همین هدف در سال‌های اخیر توسط تلویزیون ایران ساخته شده مقایسه می‌شود.

علیرضا افخمی که اکثر اوقات نام او را در تیتراژ سریال‌های تلویزیونی با عنوان ناظر کیفی می‌دیدیم با ساخت «تب سرد» عملاً وارد عرصه سریال سازی شد. او یکی از نویسندگان مجموعه «وفا» بود. افخمی در این دو مجموعه نشان داد که یکی از قواعد فیلمنامه نویسی را (که اکثر اوقات در سریال‌های تلویزیونی ایران مغفول واقع می‌شود) به خوبی رعایت می‌کند: منطق داستانی اشتباه نشود. «وفا» عاری از بی‌منطقی‌های داستانی نبود. اما افخمی در دو سریال «تب سرد» و «وفا» نشان داد که منطق داستانی برایش مهم است هرچند که در برخی موارد آن را رعایت نمی‌کند. برای بررسی این نقطه قوت در «وفا»، بهتر است از یک صحنه سریال «تب سرد» مثال بیاوریم.

صحنه‌ای که در آن «پیمان» هنگام فرار در جاده توسط یک پلیس متوقف می‌شود. منطق داستانی حکم می‌کرد که «پیمان» پلیس را بکشد اما تجربه نشان داده که در سریال‌های تلویزیونی ایران از این اتفاق‌ها کم می‌افتد. در ادامه و در نمایی باز «پیمان» اسلحه را به سوی پلیس می‌گیرد و پلیس بر زمین می‌افتد. در مجموعه «وفا» نیز آدم‌ها به موقع کشته می‌شوند جوری که کمتر منطق داستانی مخدوش می‌شود. از سوی دیگر در پرداخت شخصیت‌های منفی سریال نیز دقت شده است. «خرچنگ» مزدوری که ژوبین پناهی را از ایران فراری می‌دهد و حتی همسرش را برای انجام این ماموریت می‌کشد، شخصیتی تک‌بعدی نیست. انتخاب بازیگری با فیزیک مناسب که سردی چهره‌اش اغراق شده نیست در خلق «خرچنگ» بی‌تاثیر نبوده است. خیلی خوب است که در یکی از سریال‌های تلویزیونی ایران به تماشاگر مجال داده می‌شود، از شخصیت منفی لذت ببرد. فرهاد قائمیان در نقش خرچنگ بازی خوبی را ارائه می‌کند. «خرچنگ» را می‌توان پخته‌ترین شخصیت سریال «وفا» محسوب کرد. شخصیتی که با حوصله خلق شده است.

«خرچنگ» به عنوان مزدور جاسوسان کارش را خوب بلد است. قساوت او هم باورکردنی است. او اگرچه به خاطر کار همسرش را می‌کشد اما در عین حال به خاطر عشق به همسرش، حس خوبی نسبت به ژوبین پناهی ندارد.

خرچنگ از هوش قابل توجهی نیز برخوردار است. او حتی گاهی بهتر از خاوری و دیگر ماموران فکر می‌کند. بدیهی است کسی که قرار است یک جاسوس را از کشور فراری دهد باید آدم خوش فکری باشد. خرچنگ شخصیتی است که جذابیت واقع گرایانه‌اش به منطق جاری بر داستان سریال کمک می‌کند. خاوری دیگر شخصیت قابل قبول سریال «وفا» است. با توجه به حساسیت سوژه و همچنین محدودیت‌های موجود نویسندگان فیلمنامه و کارگردان «وفا»، شخصیت باورپذیری از یک مامور امنیتی ارائه کرده‌اند. ادای «سلام علیکم» با لهجه رسمی و رایج در سطحی از مراودات اداری و همین‌طور به صورت طنز فاصله بین خاوری و تماشاگران را به حداقل می‌رساند.

این تمهید ظریف بهتر از هزار صحنه طنز بی‌مزه‌ای که معمولاً در سریال‌ها دیده می‌شود کارساز واقع می‌شود. خاوری، ماموری است که با وجود تبحر در کارش اما مثل همه آدم‌ها اشتباه می‌کند و گاهی هم می‌ترسد. صحنه‌ای که در آن خاوری بلوف می‌زند و از خرچنگ می‌خواهد که اسلحه‌اش را بیندازد یکی از بهترین صحنه‌های سریال «وفا» است. هر چقدر فرامرز اصلانی می‌کوشد بازی روانی داشته باشد (و در این کار هم تا حدودی موفق است) پوریا پورسرخ در نقش ژوبین پناهی تجربه موفقی را از سر نمی‌گذراند. او که از نظر صدا و فیزیک و چهره شباهت زیادی به محمدرضا فروتن دارد در نقش عاشق پیشه‌ای بی‌گناه بیش از اندازه بی‌اراده نشان می‌دهد. بازی او هنگام ابراز عشق به وفا بیش از اندازه متکی بر دیالوگ‌هایی عاشقانه و تغییر وضعیت او به موضع ضعف است. شاید کمترین تقصیر را در این بین بازیگر این نقش داشته باشد. ژوبین پناهی، حساس‌ترین نقش سریال در انبوهی از ضرورت‌های حرفه‌ای فیلمنامه‌نویسی و اهداف سیاسی و ایدئولوژیک که باید توسط او تامین می‌شد شخصیتی متناقض می‌یابد که کار بازیگر را در بازآفرینی‌اش دشوار می‌سازد. او از یکسو باید آدم بی‌اراده‌ای باشد که ملعبه دست جاسوسان قرار بگیرد و از طرف دیگر در پایان سریال با چنان اراده‌ای تغییر دین می‌دهد و مسلمان می‌شود که برای تماشاگر باورکردنی نیست.

اما پیش از اینکه به شخصیت «وفا» بپردازیم بهتر است به یک مسئله که در فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی به اپیدمی تبدیل شده اشاره کنیم. دیگر عادت کرده‌ایم که در تمام سریال‌های ایرانی به اندازه انگشتان یک دست ازدواج ببینیم. حالا با حضور هر شخصیت زن در سریال ایرانی باید بگردیم دنبال مردی که باید در پایان فیلم با او ازدواج کند. به نظر می‌رسد با توجه به محدودیت‌های اجتماعی، سریال‌سازان ایرانی برای پوشاندن ضعف‌های کارشان کمی عاشقانه را چاشنی سریال می‌کنند. با این همه شخصیت «وفا» چندان هم خارج از منطق داستانی وارد سریال نمی‌شود.

هانیه توسلی بازیگر نقش وفا کوشید اجرایی منحصر به فرد از نقش یک دختر لبنانی درگیر در ماجرایی عشقی داشته باشد.

همپای تم عاشقانه، طنز آن هم به شکل سطحی به جزء لاینفک سریال‌های ایرانی تبدیل شده است. گاهی این طنز به حدی می‌رسد که به شخصیت‌ها لطمه می‌زند و باعث می‌شود که بین نقش‌ها و بازیگران فاصله ایجاد شود. برای مثال در سریال «وفا» شخصیت «حق شناس» را در نظر بگیرید. ماموری که برخوردش با «رئیس‌اش» قرار بوده طنز به وجود بیاورد. اما بد نیست سازندگان سریال به این نکته فکر کنند که آیا چنین موقعیتی جز در جعبه جادوی تلویزیون و در سریال وفا می‌تواند اتفاق بیفتد یا نه. وقتی طنز جاری در رابطه حق شناس و رئیس‌اش «در» نمی‌آید، مرگ مظلومانه حق شناس جز چند شخصیت سریال – آن هم به ضرورت فیلمنامه – هیچ کس را متاثر نمی‌کند.

طنزی که در «وفا» از آن استفاده شده به خودی خود دلپذیر و واقعاً خنده‌آور است اما نکته‌ای که مورد غفلت واقع شده هماهنگی طنز کلامی با موقعیت شخصیت‌هاست. واضح است که طنز باید به خلق شخصیت‌ها کمک کند نه اینکه نقش مانع را ایفا کند. اتفاقی که در مورد مامور لبنانی رخ می‌دهد. واقعاً چقدر باور کردنی است که مامور عملیاتی و امنیتی لبنانی تحت هر شرایط فقط تا ساعت چهار بعدازظهر کار کند و بقیه ساعاتش را در اختیار خانواده باشد؟ مطمئناً علاوه بر تصویر کردن بی‌تعهدی ماموران کشورهای دیگر نسبت به کار، راه‌های دیگری هم برای نمایش تعهد نیروهای پلیس ایران وجود دارد. طنز کلامی مامور لبنانی اگرچه جذاب بود اما او را به شخصیتی فاقد پیچیدگی لازم برای نقش یک پلیس تبدیل کرد. سریال «وفا» یک کلاس درس خوب برای سریال‌سازان ایرانی است. حالا فکر می‌کنم تولیدکنندگان سریال در تلویزیون ایران بیشتر متوجه شوند که توی هالیوود آن همه پول خرج می‌کنند تا پیامشان را به صورت پنهانی‌تر به گوش مخاطب برسانند. آیا پیام‌های سریال «وفا» پنهان بوده است؟ به هیچ وجه. اما برای تلویزیون ایران که معمولاً در سریال‌هایش پیام‌های سیاسی به صورت کاملاً شعاری ادا می‌شود همین قدر پنهانکاری نیز غنیمت است. این طور نیست؟

به بهانه پخش «چارلی و کارخانه شکلات‌سازی» از تلویزیون

پیوند این فیلم با «۲۰۰۱: ادیسه فضایی» کوبریک

رضا صادقی

چارلی و کارخانه شکلات سازی، تنها یک فیلم فانتزی کودکانه نیست. شاید آنچه سبب می‌شود این فیلم متفاوت با نسخه سال ۱۹۷۱ «Wonka & the Chocolate Factory willy» ساخته مل استوارت احساس شود، نام کارگردانی خلاق و اندیشمند به نام تیم برتن باشد. اگرچه تیم برتن این فیلم را بر اساس داستانی به همین نام از یک نویسنده انگلیسی به نام رولد دال ساخت، اما به‌کارگیری از هنرمندی توانا همچون جانی دپ و ترکیب پاره‌ای سکانس‌های تقریباً سوررئال با داستان اصلی، این فیلم را تا جایگاه یک فیلم قابل بحث و تحلیل ارتقا داده است.

شروع و آغاز این فیلم همانند کلیشه‌های رایج سینما، با خوشبخت شدن یک کودک فقیر همراه است، یک داستان کودکانه عامه‌پسند با جلوه‌های ویژه نسبتاً قوی که بیننده کوچک و بزرگ را مجذوب خود می‌کند. اما با یک نگاه گذرا به روند داستان و شخصیت‌پردازی کودکانی که صاحب بلیت طلایی شده‌اند، نکاتی به ذهن خطور می‌کند که گفتن آنها خالی از لطف نیست. پنج کودکی که موفق به یافتن بلیت طلایی شده‌اند، هر یک نماد یکی از افراد دهکده بزرگ جهانی‌اند، کودک نخست پسری است شکمو و چاق از یک خانواده بازاری آلمانی، کودک دوم دختری است از یک خانواده سرمایه‌دار و بورژوای انگلیسی، کودک سوم از یک خانواده خودخواه و قدرت طلب آمریکایی (خانواده‌ای که پدر آن هرگز در فیلم دیده نمی‌شود)، کودک چهارم متعلق به نسل جدید عاشق رایانه و تکنولوژی و سرانجام کودک پنجم، همان چارلی دوست‌داشتنی که عاشق خانواده‌اش است. کودکانی که اگرچه از شهرهای گوناگون جهان شانس حضور در کارخانه Wonka را کسب کرده‌اند، اما همگی به زبانی واحد سخن می‌گویند.

تیم برتن با نمایش شخصیت‌های منحصر به فرد برای هر یک از این کودکان، در واقع قشری از جامعه مدرن را به نقد می‌کشد.

شخصیت پسر آلمانی در واقع نقدی بر اخلاق طبقه‌ای از مردم است، همان طبقه‌ای که زندگی را تنها در خوردن و آشامیدن و لذات حیوانی می‌بینند و عاقبتشان همانند کودک که در باتلاق شکلات فرو رفت، سرگشتگی در منجلاب زندگی است.

دخترک آمریکایی با اعتماد به نفس منحصر به فرد که خود را برتر و قدرتمندتر از دیگران می‌داند نمایانگر فرهنگ آمریکایی است، فرهنگی زورگو، قدرت طلب و مغرور، غروری بیجا که سرانجام سبب تبدیل دخترک به بادکنکی می‌شود که در حد انفجار است و آن جمله نیچه را به یاد می‌آورد، «غرور بیجا همچو یک حباب است.»

ارائه شخصیت دخترک انگلیسی نیز طبقه بورژوای اروپا را به نقد می‌کشد، طبقه‌ای که با نگاه مادی، پیرامونش را ابژه‌های بی‌ارزش برای دستیابی به هدف خود می‌داند، همانگونه که دخترک به پول پدرش متوسل می‌شود تا به هر آرمانی دست یابد، سکانس درخواست دخترک برای خرید سنجاب، افتادن در دالان زباله به وسیله سنجاب‌ها و اینکه پدر تا آخرین لحظه برای نجات دخترش اقدامی نمی‌کند، به وضوح اخلاق این طبقه را به تصویر می‌کشد.

کودک چهارم، همان شیفته رایانه و مدرنیته، نسل جدید را به خوبی وصف می‌کند، کودکی که نسل خود (نسل رایانه) را باذکاوت‌تر از نسل‌های پیشین می‌داند و تنها به باورهای تکنولوژیک مدرنیته ایمان دارد.

تلاقی این فیلم با شاهکار تاریخ سینما یعنی ۲۰۰۱: یک ادیسه فضایی، استنلی کوبریک زیباترین سکانس این فیلم، سکانس اتاق تلویزیون، را خلق می‌کند، جایی که شکلات کارخانه ویلی در جایگاه تخته سنگ سیاه فیلم کوبریک می‌نشیند، تخته سنگی که چهاربار در فیلم کوبریک تکرار می‌شود و هربار نماد یک مرحله از پیشرفت بشر است. در اینجا تکنولوژی ارسال شکلات از طریق امواج در واقع اپیزود پنجم فیلم کوبریک است. کودک نسل جدید با اتکا به عقل ابزاری، خود را به دستان تکنولوژی می‌سپارد، با این باور که تکنولوژی صرفاً حافظ انسان مدرن است، اما این کودک بیچاره نمی‌داند که عاقبتش تنها خرد شدن و حقیر شدن است، و تبدیل شدن به آدمکی که با کمک دستگاه آبنبات کشی به صفحه نازک بدل می‌شود. کودک پنجم هم که چارلی است و نمایانگر زنده بودن مهر و عطوفت در عصر مدرن.

اما به کارگیری آدم کوچولوها به جای کارگران پیشین در کارخانه توسط ویلی نیز از نکات جالب فیلم است. ویلی با خیانت و جاسوسی کارگران، از انسان مدرن قطع امید کرده و به آدمک‌هایی که در سکانسی از فیلم در قالب مردمانی از قبیله بدوی (شبیه سرخپوستان) نمایش داده می‌شوند روی می‌آورد، همان بازگشت به عصر جنگل پیشامدرنیته.

و مسابقه کارخانه پایان می‌یابد و طبق انتظار بیننده چارلی پیروز می‌شود، اما چارلی وفادار به واژگانی همچون پدر و مادر و خانواده از جایزه بزرگ ویلی صرف‌نظر می‌کند، واژگانی که ویلی حتی از تلفظ آنها عاجز است.

سکانس بحث‌برانگیز دیگر، همان سکانسی است که در آن ویلی به روانکاو مراجعه می‌کند، روانکاوی که با آن کاناپه معروف آدمی را ناخودآگاه به یاد زیگموند فروید می‌اندازد.

البته مراجعه به روانکاو هم کارساز نیست، اگرچه ویلی گمان می‌کند که معالجه شده است، اما سرانجام چاره را در مراجعه به چارلی می‌یابد.

ویلی در تناقضی آشکار با نظریه ادیپوس فروید و با کمک چارلی به آغوش پدر بازمی‌گردد، بدینسان چارلی معنای عشق و خانواده را درک می‌کند، معنای موفقیت را درمی‌یابد، موفقیتی که با وجود آن همه دستگاه‌ها و تکنولوژی منحصر به فرد کارخانه‌اش، تا آن لحظه احساس نکرده بود. در پایان صحنه شام خوردن ویلی همراه چارلی و خانواده‌اش، بیانگر این مفهوم است که خوشبختی تنها با واژگانی همچو خانواده، مهر و محبت همراه است.

نکات گفته شده و ده‌ها نکته دیگر، همچنین مسائل تکنیکی این فیلم که خارج از موضوع این نوشتار است از دلایلی است که اینجانب این فیلم را کاملاً متفاوت از نسخه پیشین و فیلمی بسیار بیشتر از یک فیلم صرفاً سرگرم کننده می‌دانم. به امید اینکه این نوشتار مفید بوده باشد.

تماشا

گفت‌وگو با سیدسعید رحمانی نویسنده مجموعه وفا

وقتی من برای نگارش مجموعه «وفا» در لبنان به گروه ملحق شدم در نوشتن طرح و سیناپس فیلمنامه با افخمی و لطیفی، کارگردان تعامل داشتیم و سکانس‌ها را به موازات یکدیگر می‌نوشتیم و بعد از نوشتن هر سکانس برای یکدیگر می‌خواندیم تا با نظر هم سکانس‌های نوشته شده را اصلاح کنیم و کار از حالت یکدستی خارج نشود.

سیدسعید رحمانی یکی از نویسندگان مجموعه تلویزیونی «وفا» که در ایام نوروز از شبکه سه سیما پخش می‌شد در پاسخ به این سئوال که نام شما به عنوان نویسنده در تیتراژ چند قسمت اول این مجموعه ذکر نشده بود، اما از قسمت پنجم بود، آیا از قسمت پنجم به گروه ملحق شدید یا نه؟ همچنین درباره تقسیم کار نگارش این مجموعه گفت: «متن اولیه این مجموعه توسط فریدون جیرانی در سه تا چهار قسمت نوشته شده بود، اما با اهداف و خواسته‌های شبکه سه سیما تطابق نداشت. از سوی دیگر آقای جیرانی هم آن نظریات را اعمال نکردند، به همین دلیل کار به آقای افخمی سپرده شد و او دخل و تصرفی در متنی که توسط جیرانی نگارش شده بود، انجام داد و چهار قسمت اولیه این مجموعه را نوشت و بعد از اینکه گروه از ایران خارج شد از من برای نگارش دعوت به عمل آمد. این پیشنهاد از سوی آقای افخمی و گروه فیلم و سریال شبکه سه سیما مطرح شد و دوستان با توجه به شناختی که در من سراغ داشتند به این نتیجه رسیدند که من از ابتدای قسمت پنجم این مجموعه با علیرضا افخمی همکاری داشته باشم. علاوه بر آن من سال ۱۳۸۳ سفر طولانی به لبنان داشتم، به همین دلیل اطلاعات مناسبی از این کشور به دست آورده بودم، چرا که یک سفر برنامه‌ریزی شده بود. در واقع آقای افخمی به کسی احتیاج داشتند که این محیط را بشناسد و از سرعت نگارش بالایی برخوردار باشد.»

وی با اشاره به اینکه وقتی که قصه مجموعه‌های «همراز» و «گمگشته» را می‌نوشتم علیرضا افخمی به عنوان ناظر کار بودند، به همین دلیل از گذشته نسبت به کارم آشنایی داشت افزود: «وقتی من در لبنان به گروه ملحق شدم در نوشتن طرح و سیناپس فیلمنامه با آقای افخمی و آقای لطیفی، کارگردان تعامل داشتیم و سکانس‌ها را به موازات یکدیگر می‌نوشتیم و بعد از نوشتن هر سکانس برای یکدیگر می‌خواندیم تا با نظر هم سکانس‌های نوشته شده را اصلاح کنیم و کار از حالت یکدستی خارج نشود. البته باید اشاره کنم که من بعد از رفتن به لبنان راش‌های چهار قسمت اول را دیده بودم تا خودم را با فضای کار همسو کنم. البته این صحبت به این معنا نیست که آقای افخمی در طراحی قصه نظرات خودش را به من تحمیل کرد، چرا که من کاملاً آزاد بودم. در کل نگارش شش تا هفت قسمت باقی مانده این مجموعه در حدود دو ماه طول کشید و ما اصلاً به کار به صورت سریال نگاه نمی‌کردیم، بلکه کار از دید ما سینمایی بود، حتی در این مدت من و آقای افخمی از هتل خارج نشدیم و مرتب مشغول نگارش این مجموعه بودیم.»

نویسنده مجموعه «وفا» در پاسخ به این سئوال که با توجه به اینکه نوشته‌های جیرانی با اهداف شبکه سه تطابق نداشت و شما کار را در خارج از ایران و همزمان با ضبط می‌نوشتید، آیا با نظریات و سلایق شبکه سه سیما تطابق می‌دادید یا نه، گفت: «آقای افخمی ناظر کیفی کار بودند بنابراین ما مشکلی نداشتیم چرا که او با تجربه است و نسبت به نظریات شبکه سه سیما آگاهی کامل داشت. علاوه بر آن او در کار نظریات دموکراسی دارد، به همین دلیل هرگز نظرات خودشان را تحمیل نمی‌کردند.»

وی در پاسخ به این سئوال که با توجه به اینکه نگارش این مجموعه به روز انجام می‌شد، پروسه تحقیقات چگونه انجام می‌شد، عنوان کرد: «تحقیقات انجام شده بود و دوستان یکسری تحقیقاتی با کمک مشاوران وزارت اطلاعات داشتند. البته من با سفری که در گذشته به لبنان داشتم و با توجه به اینکه کاری برای شبکه سه سیما انجام می‌دهم و تحقیقاتی همزمان انجام می‌دهم، وقتی به اطلاعاتی که در اختیارمان گذاشته بودند نگاه کردم، چیزی بیشتر از اطلاعات من نبود.»

نویسنده مجموعه‌های «همراز» و «گمگشته» درباره اینکه چرا در چهار قسمت مجموعه «وفا» تعقیب و گریز موساد پررنگ است و بعد قسمت پنجم فقط به ماجرای عشق میان ژوبین و وفا و به فلاش بک‌های گذشته این دو نفر اختصاص پیدا کرد، در حالی که بهتر بود این ماجراها در هم تنیده می‌شد و به موازات هم حرکت می‌کرد تا برای بینندگان هم قابل هضم باشد، توضیح داد: «چهار قسمت اول این مجموعه توسط علیرضا افخمی نگارش شده است، اما هر ژانری ماجراهای حاشیه‌ای هم دارد و ما قصد داشتیم که ماجرای جاسوسی و عشقی را به تصویر بکشیم، چرا که اسرائیلی‌ها به دنبال ابزاری بودند تا به اهداف خود برسند، به همین دلیل از رابطه عاشقانه ژوبین و وفا استفاده می‌کردند تا به مقاصد خودشان برسند، بنابراین وقتی با این هدف وارد شدند ماجرای عشق این دو نفر پررنگ شد و بعد قصه از قسمت ششم یواش یواش به بحث جاسوسی پرداخت و ماجراها به موازات هم حرکت کرد. در کل فکر نمی‌کنم که دوپارگی در ذهن حرفه‌ای مخاطبان ایجاد کرده باشد.»

رحمانی در پاسخ به این سئوال که با توجه به رابطه خوبی که ما با لبنان داریم و این مجموعه هم در جنوب لبنان (حزب‌الله) تصویربرداری می‌شد، چرا زمانی که فرهاد اصلانی به عنوان نیروی اطلاعاتی وارد این کشور شد، حتی به او اسلحه داده نشد و او را برای دستگیری اسرائیلی‌ها با مشکل مواجه کرد. به نظر شما نشان دادن چنین قضیه‌ای با واقعیت تداخلی ایجاد نکرده است، گفت: «وقتی قرار است ماجرایی فیلم شود باید وجه رسمی رعایت شود. بنابراین ما در نگارش این اثر تصمیم گرفتیم دیپلماسی ظاهری را رعایت کنیم تا به قوانین کشور میزبان احترام گذاشته باشیم. اگرچه رابطه ما با لبنان خوب است، اما این مسئله نباید باعث شود تا ما به قوانین این کشور احترام نگذاریم. از سوی دیگر این مسئله به گره ماجرای مجموعه «وفا» اضافه کرد، چرا که اگر قرار بود به فرهاد اصلانی اسلحه داده شود، سکانس مذکور دوئل می‌شد. بنابراین برخی از محدودیت‌ها ما را به امکانات خیلی خوب می‌رساند.»

وی در پایان اشاره کرد: «وفا جزء مجموعه‌های الف بود. نگارش این سریال پرزحمت بود و برای من تجربه خوبی داشت و باتوجه به اینکه کار به روز نگارش می‌شد، اما از شتابزدگی خبری نیست، چرا که کار گروهی انجام شد و معمولاً کارهای گروهی نتایج مثبتی خواهند داد.»